

مشاهداتی بر مقاله های مجید محمدی

سایت انترنتی گویا که از بازید کنندهای زیادی برخوردار است مرکزی برای نسل جدید نویسندگان ایران می باشد که پس از حمله فقهاتی ها به نشریات دوم خردادی ها توانستند از چنگال دستگاه تفتیش عقاید اسلامی جمهوری اسلامی بگریزند و به کشورهای دموکراسی غربی پناهنده شوند. این نویسنده ها که نسبت به سننشان به خواننده امکان میدهند میزان همکاری آنها را با رژیم جمهوری اسلامی حدس بزنند، بخشی از مذهبی های اصلاح طلب دوم خردادی هستند که در حال گذر از رژیم اسلامی به جدایی مسجد از دولت هستند. هرچند که انرژی سیاسی قابل ملاحظه ای در نویسندگان این نشریه در این سایت وجود دارد اما این انرژی سیاسی در نیروی سیاسی متمرکز نشده است و به زمان سپرده شده است تا مانند انرژی سیاسی اولین فراریان از چنگال فاتحان اسلامی ایران از بین برود. به نظر میرسد بیشتر نویسندگان جوان گویا بازندگان تلخ کام رژیم اسلامی هستند که از دوستان اسلامی سیاسی خود نارو اسلامی سیاسی خورده اند. چون بیشتر مقاله های آنها در وهله نخست انتقاد از فقهاتی های بی پروا در اعمال قدرت و دوم بی شهادتی دوم خردادی ها در ایستادن در مقابل فقهاتی ها است. انتقاد و ایراد گرفتن از جمهوری اسلامی برای این نویسندگان به نظر پایان ناپذیر می آید و بی مانند به منبر رفتن ملاها و روزه خوانی های آنها برای عوام نیست. این گروه از نویسندگان سایت گویا به نویسندگان دیگر منتقدان جمهوری اسلامی، از همکاران ناکام انقلاب 57 مانند کمونیست ها و جبهه ملی ها گرفته تا نویسندگان سلطنت طلب پیوسته اند که به مانند سیاست پیشه ها و تیمسارهایی هستند که در جنگ با دشمن سیاسی و نظامی خود تمام وقت خود را صرف بیان ناتوانی های دشمن خود میکنند بدون اینکه به پشت سر خود نگاه کنند و ببینند چه نیروی سیاسی و یا نظامی آنها را پشتیبانی میکند و کمی از وقت خود را صرف بیشتر کردن نیروی خود بکنند.

یکی از این نویسندگان پرکار در گویا "مجید محمدی" است که موضوع این نوشته است. محمدی که در مقاله هایش خود را بعنوان یک مخالف سرسخت رژیم جمهوری اسلامی تثبیت میکند، کوشش خستگی ناپذیری برای آشکار کردن نا مردمی بودن جمهوری اسلامی انجام میدهد. محمدی از طبقه حاکمه حزب الهی جمهوری اسلامی مکرراً بنام مافیای سیاسی نام میبرد که بعنوان تشبیه یکی دوبار قابل قبول است و بیشتر از آن آنطور که محمدی بکار میبرد نادرست نوشتن تاریخ ایران برای آیندگان است. نویسنده ما آنچنان در بی اعتبار کردن سیاست های فقهاتی غرق شده است که مانند سایر دشمنان رژیم اسلامی از دیدن نقاط نیرو و ناتوانی رژیم غافل میشود و توانایی او را برای آسیب زدن به جمهوری اسلامی از بین میبرد. نوشته های محمدی نشان میدهد که او در دوران رژیم اسلامی بزرگ شده است و با ادبیات پیش از رژیم اسلامی آشنایی ندارد. اما او در مورد رژیم اسلامی و حزب اله شخصی مطلع است. محمدی در نوشته هایش خارج از کلیشه نویس های نویسندگان سیاسی مخالف دولت ایران بعد از انقلاب مشروطیت نیست اما با بدی اسلامی بدون مذهبی بودن. روال نوشته های او بر پایه محکومیت دیکتاتوری رژیم اسلامی ناشی از مؤسسات انتصابی طبقه حاکمه و یا رهبری شیعه سیاسی است. او خواهان آزادی سیاسی، مساوات مذهبی و اجتماعی، عدالت اقتصادی و بطور کلی محمدی خواهان دموکراسی است. مشکل اساسی با سیاسی نویس ها و سیاست پیشه های ایرانی در این است که با شنیدن این مفاهیم نمیشود ادعای آنها را جدی گرفت و باید نوشته های آنها را به محک های دیگری زد. یکی از راه های برخورد با نوشته های سیاسی نویس ها معین کردن موضع کلی سیاسی آنها است. بعنوان نمونه وقتی کمونیست های راه کارگری از دموکراسی حرف میزنند برای کسی که الفبای سیاسی را میداند کاملاً مفهوم جوک را میدهد و یا وقتی خمینی در انقلاب 57 قول دموکراسی به سیاست پیشه ها برای جلب حمایتشان میداد میباید شعور سیاسی یک نفر در حد قطب زاده، فروهر و یا بازرگان میبود تا حرف خمینی را باور میکرد. برای ثابت کردن این محک خواننده، میتواند به پیام های خمینی در انقلاب 57 مراجعه بکند و با تعویض نام شاه و دربار با فقیه و مافیای خامنه ای با نوشته های محمدی مقایسه کند تا شباهت شگفت انگیز آنها را مشاهده کند، البته در این مقایسه هدف توهین به محمدی نیست و از آن گذشته او شریف تر از آن است که خود را مقدس بداند. گرفتاری اساسی در نوشته های محمدی ناتوانی در تعقل انتقادی و درک نادرست تاریخ معاصر ایران است. نویسنده ما از رضاشاه همواره با انگ حزب الهی و کمونیستی قلدرد و دیکتاتور یاد میکند. ایشان از خود سؤال نمیکند

رضاشاه را چه کسانی و برای چه قلدر مینامند؟ در وهله اول مذهبی هایی مانند مدرس او را قلدر مینامیدند چون رضاشاه وزارت دادگستری را تشکیل داد و قوانین مدنی گذاشته شده توسط مجلس جایگزین قوانین شرعی شد. و ما خوانندگان وفادار مقالات محمدی بخوبی میدانیم که چه درصد بزرگی از نوشته های ایشان به شکایت از اجرای قوانین شرعی توسط قاضی های شرع اختصاص دارد. و با توسعه وزارت فرهنگ آن روز و بعدها آموزش و پرورش بساط مکتب خانه ملاها را بست و بطور کلی جدایی مسجد و دولت را به ملاها تحمیل کرد، که میتوانیید بخوانید قلدری به حریم ملاها. بطور کلی ملاها با از دست دادن اجرای قوانین شریعت و مکتب خانه وجه اجتماعی خود را از دست دادند و فاقد نفوذ شدند. هر چند هسته کسبوزان بازاری سخت ریشه مذهبی با بهره مند شدن از رشد اقتصادی بی مانند در تاریخ ایران در رژیم پهلوی اول به یاری ملا های مترود اجتماعی رفتند و برای ملا ها امکانات مالی را فراهم کردند تا آنها بتوانند قم را به مرکز تربیت ملا تبدیل کنند و برای خود رده های حجه اسلام، آیت اله، آیت لهه عضما و مرجع تقلید بسازند. بالاخره باید نویسنده ما تکلیف خود را روشن کند، اگر با قوانین شریعت موافق است باید به حرافی سیاسی مخالف شریعت پایان دهد و اگر واقعا با آن مخالف است از رضا شاه سپاسگزار باشد که به حکومت قوانین شریعت که از دوران صفویان بر مردم ایران حاکم بود پایان داد تا انقلاب اسلامی 57 که حزب اله به کمک کمونیست ها و جبهه ملی قوانین شریعت را دوباره به مردم ایران حاکم کرد که ریشه مهاجرت میلیونی ایرانیان به خارج و اصرار خارجیانی که ایران به خدمات تخصصی آنها احتیاج دارد و به ایران میایند بر کاپیتولاسیون است.

گروه دوم که رضاشاه را دیکتاتور مینامند ند، بخشی از دانشجویانی از خانواده های ثروتمند و مرفه بودند که رضاشاه برای تحصیل به اروپا فرستاد تا کادرهای اداری ایران در حال نوسازی را پر کنند. این گروه راه حل تازه ای را برای اداره کشور کشف کردند که تعقل کمونیسم بود با شخصیت های مقدس خود مانند مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائتستونک که کمونیست های ایرانی آنها را ستایش میکردند. دسته اول کمونیست ها، اندیشوران تحصیل کرده قابل ملاحظه ای بودند که بر ادبیات و سیاست ایران انگ پر دوام خود را بر نیروهای سیاسی ایران زدند که هنوز جنبه های زیادی از آن پا برجاست. برای رضاشاه این گروه که به 52 نفر معروف شدند ستون پنجم روسیه شوروی بودند که نه تنها بین 20 تا 32 بلکه حتی بعد از آن هم ثابت شد دیدگاه درستی بود که او میباید با زندان خنثی میکرد که انجام داد. اما از طرف دیگر باید توجه داشت که مخالفین رضاشاه، شریعتی ها، کمونیست ها، فئودال ها و تجزیه طلب ها عامل اصلی فشار او به طرف دیکتاتوری بودند که رضاشاه مانع نوسازی ایران میدید. با بررسی نیروهای سیاسی دوران رضاشاه، خواننده بستگی به تعلق فکری و سیاسی خود میتواند بهترین انتخاب را بکند تنها کاری که نباید بکند خیال بافی در باره نیروی سیاسی است که وجود خارجی ندارد و بدتر از آن اجازه دهد نفرت و یاد گرفته های بی پایه سیاسیش انتخاب او را تعیین کند کاری که محمدی انجام میدهد. آشنایی با دیدگاه های اقتصادی محمدی پایه دیگری از سکوی دمکراسی سیاسی که او بر آن ایستاده است را از زیر پایش بیرون میکشد. در مقاله ای که او در باره شرکت های آمریکایی نوشته است آموخته های اقتصادی کمونیستی دسته اول و حزب الهی دسته دوم خود را نشان میدهد. نویسنده ما بطور کلی بینش بد بینانه ای نسبت به شرکت های آمریکایی دارد و آنها را سرمایه داری لجام گسیخته میخواند. البته ما میدانیم این سرمایه داری لجام گسیخته با کارخانه های دارو سازی خود و با داروهای جدیدی که بازار وارد میکند جان میلیون ها نفر را هر روز از مرگ نجات میدهد، تکنولوژی مخابرات و کامپیوتر آن هرروز زندگی را برای مردم آسوده تر میکند، اتومبیل و ماشین های خانگی را با تکنولوژی و بهره دهی زیاد چنان ارزان و قابل خریدن کرده است که هر آدم مسئولی میتواند از عهده پرداخت قیمت آن ها بر بیاید و با آن ها زندگی خود را مرفه و آسوده کند. البته ما میدانیم برای ما ایرانیان قابل دسترس نبودن این وسایل آسایش دلیل دیگری برای ناراضی بودن است و بودنش کاملاً طبیعی است! نقش پیشتازی صنعتی و تکنولوژی که آمریکا در جهان بازی میکند برای نویسنده ما اهمیتی ندارد مهم این است که در این شرکت ها قانون شکنی هائی میشود که در مدینه فاضله نویسنده ما اتفاق نمی افتد. یکی از شگفت آورترین ویژگی های ایرانیان مقیم اروپا و آمریکا این است که بطور کلی از درک اقتصاد بخش خصوصی غرب عاجزانند که یکی از پایه های دمکراسی غرب است. برخورد با تمام دیدگاههای اقتصادی محمدی که بر اساس فرضیات نادرست و نتیجه گیری های نادرست تر است کار مشکلی است اما همین قدر میتوان گفت که آمریکای بدون

شرکت های بزرگ کشوری عقب افتاده ای میشد که نویسنده ما به آن هرگز مهاجرت نمیکرد. سه گروه عمده طبقه حاکمه آمریکا را تشکیل میدهند که عبارتند از صنعتگران، وکلا و نظامی ها. صنعتگران آمریکا همان مردمی هستند که شرکت های بزرگ را خلق کرده اند و آن ها را اداره میکنند و برعکس نظر ایشان شرکت های بزرگ دنیا نیامده اند، مثلاً تمام شرکت های کامپیوتر بزرگ امروز مانند میکرو سافت، سان، آپلو غیره که بیلیون ها دلار سهامشان ارزش دارد، در سال 1980 کمتر کسی اسم آنها را شنیده بود. وکلا که بخش قابل ملاحظه سیاست پیشه ها را تشکیل میدهند مراقبت قانون اساسی و متمم های آن و سند حقوق مردم دست نخورده باقی بماند و نه از طرف مذهبی ها، قوانین گذشته از مجلس و نیروی اجرائی رئیس جمهور به آن آسیبی نرسد. نظامی ها که مسئولیت دفاع از نیرومند ترین دموکراسی جهان را دارند در دوران زندگی خود در سیاست و صنعت هم وارد میشوند. طبقه حاکمه امروز ایران بخشی از رهبری شیعه سیاسی، نظامیان مذهبی قشری سپاه و ارتش و کسب‌وکاران بازار را عقب نگه داشته است. این طبقه حاکمه پایبند اسلامی نگهداشتن کشور ایران است. آنچه اقتصاد ایران است فرهنگ مذهبی قشری ضد غربی و نوگرایی صنعتی است.

محمدی در مقاله دیگری که در باره تلاش جمهوری اسلامی برای بدست آوردن سلاح هسته ای نوشته شده است. با اینکه او موضع منطقی میگیرد و بیان میکند که معتقد نیست آمریکا و یا اسرائیل برای ایران تهدید هسته ای هستند در عین طولانی کردن این مفهوم تعقل چلبیده خود را نشان میدهد. محمدی در موضعی کاملاً ضد اسرائیلی میگوید " فراموش نکنیم که اسرائیل علی رغم کشتار مکرر و جمعی فلسطینیان و نقض هر روزه حقوق آنها، و در اختیار داشتن هزاران زندانی فلسطینی هنوز دست به کشتار جمعی هزاران زندانی نزده است." در مورد اسرائیل نویسنده ما باز هم از آموخته های تبلیغاتی کمونیستی حزب الهی خود استفاده میکند. واقعیت در جنگ فلسطینی ها و اسرائیلیها این است که اسرائیل در مقابل عملیات انتہاری انفجاری جنگجویان شهری فلسطینی حزب اله، امل و الفتح حالت دفاعی دارد. و اسرائیل این تنها دموکراسی و از جهت تکنولوژی پیشرفته خاورمیانه که یک میلیون شهروند عرب دارد و عرب های سرزمین های اشغالی کوشش میکنند برای شهروند اسرائیل شدن با عرب های شهروند اسرائیل ازدواج کنند، تمام کوشش خود را کرد تا با یاسر عرفات صلح کند و حتی نخست وزیر اسرائیل رابین جان خود را برای صلح با فلسطینی ها از دست داد و نخست وزیر دیگر در حال تلاش برای صلح و تحمل عملیات انتہاری انفجاری فلسطینی ها لز کار برکنار شد. حقیقت این است که سازمان الفتح به رهبری یاسر عرفات در بیش از ده سال که بر اردن غربی و غزه حکومت میکند دولت فاسد و دیکتاتوری برپا کرده است که در فساد مالی با سایر کشورهای دیکتاتور عرب رقابت میکند، رهبران فلسطینی در تمام این مدت بجای کوشش برای بهبود زندگی فلسطینی ها و برقراری صلح تمام کوشش خود را صرف روشن نگهداشتن جنگ با اسرائیل کرده اند که مورد پشتیبانی جمهوری اسلامی و سایر کشورهای دیکتاتوری عرب است. مقایسه های پرت دیگر محمدی که وزیر دفاع آمریکا را با فرمانده سپاه پاسداران و خامنه ای را با رضاشاه مقایسه میکند: تنها نشانگر نفرت او از هر دو گروه است و سکوی دموکراسی بی پایه ای است که او به روی آن ایستاده است. در مقاله دیگری که محمدی در ستایش از دموکراسی و آزادی انتخاب و رای و آمارگیری نظر مردم نوشته است از فرزند کودکستانی خود نیما سخن میگوید که چگونه آموزگار نیما از شاگردان کلاسش میخواهد در موارد مختلف لز خانواده اش رای گیری کند و در مورد مسائلی نظر سنجی کند و در جدول های آن ها را بنویسد. و بدنبال آن او نتیجه میگیرد که چنانچه خامنه ای و اطرافیانش از بچگی با رای گیری و نظر سنجی آشنا شده بودند امروز انتخابات را انتصابات نمی کردند و کارکنان نظر سنجی را به زندان نمی انداختند. نتیجه گیری کاملاً نادرست که برمیکرد به اینکه اول تخم مرغ بود یا مرغ. آشکار است که اگر انتظار برقرار کردن دموکراسی باشد نه از بچه ها بلکه از بزرگترها است، بزرگترهایی که سکوی دموکراسی آنها پایه ای ندارد و لز کسانی انتظار دمکرات بودن دارند که خود را با دموکراسی معین نمیکند مانند خامنه ای که خود را با فقیه بودن معین میکند. در هر صورت خواننده مقاله مشاهده میکند که نویسنده ما از نیما که از آموزگارش اجزاً دموکراسی را میآموزد، دموکراسی را می آموزد که روند طولانی خواهد بود. البته چقدر در وقت صرفه جویی میشد چنانچه محمدی های ما دموکراسی را و دفاع لز آن را مستقیماً از سیاست پیشه های درجه یک آمریکا مانند رامز فیلد یاد میگرفتند.

نویسنده ما در مقاله ای که در انتقاد از تعقل اسلامی آیت اله منتظری نوشته است توانایی درخشان انتقادی خود را نشان میدهد. منتظری که نویسنده بنیادی قانون اساسی جمهوری اسلامی است و نقش اساسی در تشکیل جمهوری اسلامی داشته است و مدت ها جزئی از طبقه حاکمه رهبری شیعه سیاسی بوده است به دلایلی که خارج از این نوشته است توسط ملا های جوان پر انرژی شیعه سیاسی مانند خامنه ای و رفسنجانی با همکاری خمینی از طبقه حاکمه شیعه سیاسی بیرون انداخته شد. محمدی به تفضیل به دو مورد لز تعقل منتظری میپردازد: یکی اینکه مادام العمر نبودن ولایت فقیه و دوره ای بودن آن در میان فقهای شیعه است؛ که نویسنده ما بخوبی ثابت میکند که این نوع رژیم اسلامی ربطی به مردمی و یا دموکراسی ندارد و هیچ یک از مشکلات امروز مردم را با رژیم اسلامی حل نمیکند. نکته دوم که محمدی به تفضیل به آن میپردازد قوانین شریعت اسلامی است که ریشه در قوانین قبایل بدوی عرب دارد و منتظری خود را ریشه وار به آنها متعهد میداند و همواره از آنها دفاع میکند و برای جامعه اسلامی ضروری میدانند. محمدی در پایان نتیجه میگیرد برای مردم آزادی و دموکراسی خواه ایران چه فرقی میکند آزادی های اجتماعی و سیاسی آنها توسط فقیه اسلامی منتظری زیر پا گذاشته شود یا فقیه خامنه ای. در جای دیگری از این مقاله نویسنده ما بدرستی اشاره میکند این سوال های است که قبل از انقلاب 57 میباید از شیعه سیاسی میشد. و باید در اینجا اضافه کرد برای پرسیدن اینگونه سوال های نجات دهنده ایران از گرداب سیاسی نابود کنند هرگز دیر نیست. محمدی در این نوشته به روشنی نشان میدهد تحت تاثیر، سخت جانی مبارزه شیعه سیاسی منتظری برای رژیم فقهاتی خود است! در اینجا باید به ایشان یاد آوری کرد روحیه مبارزه خستگی ناپذیر بخودی خود ستایش آور نیست بخصوص چنانچه در خدمت دیکتاتوری شیعه سیاسی باشد و ایشان در مقاله خود بخوبی ثابت کرده اند منتظری به گفته محمدی مافیای شیعه اسلامی دیگری را تشکیل میدهد. نکته دیگری که یادآوری آن در اینجا بدنیست: این است که مشکل با رژیم شاه مشکلات سیاسی بود و نبودن دموکراسی سیاسی نه شرم جهانی ایرانیان برای قوانین سنگ سار و دست و پا قطع کردن و قانونمند نبودن ایران در جهان: ایران پیش از انقلاب 57، 60 سالها بود این زخم شرم آورش را بهبود بخشیده بود. چنانچه هدف برای ایران دموکراسی و آزادی باشد: باید توجه داشت که این هدفی دور دست است که در راه رسیدن به آن رهبری سیاسی غیرمذهبی ایران میتواند به راحتی به بیراه های بیشماری کشیده شود که به رهبری مبارزان سخت ریشه ای مانند منتظری و کمونیست ها خواهد بود. بنابر این اینگونه مبارزان سخت ریشه بیشتر لز اینکه تحسین آور باشند ترسناک هستند.

نویسنده ما باید در مخالفت با رژیم شیعه سیاسی باخود صادق باشد: محمدی نمی تواند بنیاد سیاست های جمهوری اسلامی را که دشمنی با اسرائیل و آمریکا است را تأیید کند و خود را ضد جمهوری اسلامی بداند. رژیم اسلامی تا وقتی که مخالفانش تبلیغات ضد غربی خود را مانند کمونیست ها بنام مبارزه با سرمایه داری یا بگفته محمدی سرمایه داری لجام گسیخته و استعمار و غیر ادامه میدهند نوعی مبلغان سیاسی خود میبیند و از فریاد های دموکراسی، دموکراسی آنها چندان نمیترسد. مخالفت با جمهوری اسلامی که بهترین و مؤثرترین احاطه را بر سیاست ایران دارد یعنی همواره در موضع سیاسی و اجتماعی روبروی آن قرار گرفتن. مسلماً مردم ایران احتیاج به نوع جدید سیاست های ضد آمریکائی و اسرائیلی توسط نسل جدید سیاست پیشه ها ندارند که در نهایت ضد دموکراسی است.

تاریخ معاصر ایران از انقلاب مشروطیت تا بحال ویژگی های معینی دارد. یکی از این ویژگی ها نقش مؤثر و تعیین کننده نسل جوان بر چشم اندازه سیاسی ایران بوده است. انقلاب مترقی و درخشان مشروطیت که چشم انداز مترقی و نو ایران را ریخت. نسل جوانی که سیاست پیشه واقعه گرا و عملگرا رضا شاه را کمک کردند تا پایه های ایران نو را بریزند. نسل جوان کمونیست که همواره در سست کردن مؤسسات ملی ایران کوشا بودند و همواره حضور مؤثری بر سیاست ایران داشته اند که شرم آور و دشمن مردم بوده است. نسل جوانی که به رهبری آیت اله ها کاشانی، خمینی و منتظری از بعد از شهریور 1320 پایه های حزب اله را ریختند و به کمک جنگجویان خیابانی خود به رهبری نواب صفوی نقش مؤثر و تعیین کننده ای در بی اثر کردن دولت بین 20 تا 32 بازی کردند. نسل جوانی که بین سال های 1340 تا 1357 چریک های شهری کمونیست و مجاهد مصمم آن رژیم پلیسی را به شهر های ایران تحمیل کردند و مؤسسه های آموزشی ایران را به دفتر سیاسی تبدیل کردند. نسل جوانی که شعله های انقلاب 1357 بودند و ایران را به زیر یوغ فاتحان اسلامی قم بردند در حالیکه سیاست پیشه های بزرگ سال وحشت زده و بی شهامت از توده های شورشی به ایران و حقیقت سیاسی پشت

کردند و اجازه دادند ایران زیر پرچم جمهوری اسلامی قانون شکن جهانی شود. در تمام دوران تاریخ معاصر ایران سیاست پیشه ها با شدت و ضعف در دولت و بیرون از آن همواره راه پر از سنگلاخ ضد انگلیسی و آمریکایی و در نهایت ضد غربی را پیمودند که به بهای عقب افتاده گی ایران تمام شد. حالا نسل جوان دیگری میخواهد سرنوشت آینده ایران را تعیین کند. نسل جوانی که به مصیبت بار بودن سرنوشت خود آگاه است. اما سؤال این است که تا چه حد این نسل جوان میخواهد مشکلات امروز ایران را با راه حل های دیروز حل کند تا آنجا که به نویسنده ما محمدی مربوط است با تمام جنبه های متعقل و امیدوارکننده آن نارسایی های داشت که به آنها اشاره شد.

کامبیز باسطوت
01/14/04
info@iranpolitics.org